

جنبش دانشجویی آمریکا؛ دغدغه‌ها و چشم اندازها^۱

متن حاضر اساسنامه اعلام موجودیت انجمن دموکراتیک دانشجویان (SDS)، فراگیرترین سازمان دانشجویی آمریکا در دهه ۶۰ است. نسخه‌ی زیر در زمان اولین گردهمایی اعضا در منطقه‌ی پورت‌هارون، در ایالت میشیگان تنظیم شده است. بعدها تام هایدن، از بنیان‌گذاران این سازمان، با افزودن بخش‌هایی، آن را به شکل کتاب منتشر کرد. نسخه‌ی اصلی در روز ۱۵ ژوئن سال ۱۹۶۱ به تأیید شرکت‌کنندگان در نشست رسیده است:

□ این بیانیه‌ی نسل جوان است. نسلی که دوران بلوغ‌اش را در توهمی از آرامش و رفاه نسبی گذرانده و اکنون به دانشگاه آمده است و خود را در برابر نسل‌های آینده و «وضع موجودی» که آن را نمی‌خواهد، مسئول می‌داند.

در زمان کودکی نسل ما، شهروندان آمریکا گمان می‌کردند که کشورشان توانگرترین و مقتدرترین کشور دنیاست. تنها کشوری که قدرت اتمی داشت، کمترین خسارات و تلفات را در جنگ جهانی دوم دیده بود و نیز داعیه‌ی برپایی نظامی نوین در جهان را داشت. نظامی که مبتنی بر آزادی‌های فردی و برابری جوامع انسانی است و حکومت‌هایی را به خود خواهد دید که برخاسته از خواست ملت‌ها هستند.

خدا، نظم، قانون و دموکراسی، ارزش‌های اصلی آمریکایی محسوب می‌شد و این همه شرایطی را پدید آورده بود که پدران ما از وضع موجود احساس رضایت داشته باشند.

حالا که نسل ما به بلوغ رسیده، اثری از آن آرمان‌ها و وعده‌ها نمی‌بیند. خاطره‌ی جنگ‌های نژادپرستانه‌ی جنوب و شمال که موقعیتی خفت‌بار از وضعیت انسان را به نمایش گذاشت، روح و وجدان جمعی‌اش را آزرد، آن را وامی‌دارد که برای جلوگیری از تکرار فجایع انسانی از «سکوت» به درآمده، راه مبارزه با سرکوبگران سیاسی و اقتصادی را در پیش گیرد.

□ واقعیت دیگری که ما را نسبت به آینده بیمناک کرده، گورهای دسته‌جمعی مردم ژاپن در جایی است که بمب‌های اتمی ارتش آمریکا با تلنگری دردناک، وجدان عمومی بشریت و

۱. برگرفته از کتاب: «جنبش دانشجویی در آمریکا»، گردآوری و ترجمه‌ی نادر فتوره‌چی، نشر فرهنگ صبا، ۱۳۸۷

جهانیان را یادآور شده که نمی‌توانند و نباید نسبت به جنایت قدرت‌مداران علیه انسان‌های بی‌دفاع سکوت کنند.

خاطرات تلخ گذشته و چشم‌انداز ناامیدکننده‌ی پیش‌رو، نسل ما را واداشته که بکوشیم برای مهار این قدرت لجام‌گسیخته، هر چه سریع‌تر راهی بیابیم.

نگرانی از وضعیت مردمان جهان سوم و نیز سردرگمی شهروندان دنیای مدرن، یگانه موضوع مشترکی است که ما را به یکدیگر پیوند داده است، و این که دریافته‌ایم در صورت ادامه‌ی این وضعیت، آمریکا با تضادها و تناقض‌هایی که وجودش را فراگرفته است، روزی از پای در خواهد آمد. رآکتورهای هسته‌ای که ظاهراً با هدف تأمین رفاه مردم در سراسر آمریکا پراکنده‌اند، هر یک همچون بمب عمل‌نکرده‌ی سهمگینی است که ممکن است هر دم شهرها را در توفان وحشتناک خود ببلعد و لکه‌ی ننگی پررنگ‌تر از عصر توحش، بر دامن بشریت باقی بگذارند.

زندگی پر سودای تکنولوژیک هم، با محو تدریجی تصویر گذشته و در تکاپوی برساختن نوع جدیدی از روابط انسانی و اجتماعی، «انسان مدرن شده» را در ورطه‌ی هولناک تنهایی، کندذهنی، بیکارگی و بی‌حوصلگی رها کرده است.

درحالی‌که دو سوم انسان‌ها از فقر و بی‌غذایی رنج می‌برند، طبقات فرادست جامعه‌ی امریکا در امواج رفاه و فراوانی محصولات مصرفی دست‌وپا می‌زنند. سهم آنان گرسنگی، هرج‌ومرج و استعمارزدگی و سهم ما بهره‌کشی و سودجویی از منابع زمینی دیگران است.

جامعه‌ی مصرف‌زده‌ی آمریکا درست در زمانی که ملت‌های دیگر، راه‌هایی و انقلاب علیه ساختارهای سرکوبگر انسان را در پیش گرفته‌اند، در ملغمه‌ای از پوچی، ابهام، سنت‌گرایی و ناآگاهی حیران مانده و در قالب ساختاری شبه دموکراتیک، بدون پایبندی به ماهیت و اصالت انسانی، و بی‌تفاوت به سرنوشت نوع بشر، می‌کوشد در زیر ظاهر عوام‌فریبانه‌اش، بی‌قیدی‌های ذاتی خود را نسبت به تحولات جهان پیرامون پنهان کند. سیستمی که نه از مردم و نه برای مردم و نه به‌وسیله‌ی مردم برپاست، اما ظاهری دموکراتیک دارد.

بلوغ این نسل، فرصتی را فراهم آورده تا تصویر مجازی برتری آمریکا از اذهان جهانیان زدوده شود. نسل ما بر آن است تا به توهم خوش باورانه‌ی ظهور «عصر طلایی آمریکا»^۱ پایان دهد.

□ امروزه، حرکت‌ها و جنبش‌های انقلابی در کشورهای تحت ظلم، علیه استعمار و امپریالیسم و حکومت‌های توتالیتیر، تهدیدهای جنگ، افزایش نرخ جمعیت، اغتشاشات بین‌المللی که جملگی در بستر عصر فراتکنولوژی حادث شده‌اند، آزمون دشواری را فراروی نسل آگاه و جوانان آمریکا نهاده‌اند تا تعهدات‌شان را در جهانِ رو به تحول، در قبال دموکراسی راستین و حق آزادی برابر نوع بشر فراموش نکنند.

جمعیت ما امیدوار است که نسل امروز، آخرین نسلی نباشد که در برابر این تحولات و حوادث احساس مسئولیت خواهد کرد؛ چرا که روند فزاینده‌ی مصرف‌زدگی در جامعه آمریکا، هر دم این ترس را دامن می‌زند که در نزاع پنهان رفاه‌طلبی و حساسیت نسبت به سرنوشت بشر، سرانجام مصرف‌گرایی و جبرباوری منفعلانه (به معنای باور به بی‌ارادگی انسان در تسلط بر سرنوشت خود) پیروز شود. به بیان دیگر، نسل ما، امروز با جامعه‌ای مواجه است که در برابر هر کنشی، یک‌صدا تکرار می‌کند که «هیچ جایگزینی برای وضع موجود متصور نیست».

جامعه‌ای که به واسطه‌ی سلطه‌ی رسانه‌های جهت‌دار بر افکارش، مدام در معرض تزریق انفعال است و به ترتیب برای آنان که از رخوت و ناآگاهی جامعه سود می‌برند، بهشت را رقم زده است. اما همین احساس پوچی و خلأ موجود، جامعه‌ی آمریکایی را نسبت به موقعیت خود و جهان پیرامون به شدت بیمناک کرده است. شهروندان منفعل، از نوعی نیروی نامرئی که رفتار جمعی و فردی‌شان را مدام تحت کنترل دارد در اضطرابی مزمن به سر می‌برند و از احتمال تحول درونی خود می‌هراسند و نگران‌اند که این نیروی بالقوه موجب هرج‌ومرج و ازبین‌رفتن زمینه‌ها و بسترهای رفاه و آسایش شکننده‌شان شود.

آمریکایی‌ها، هر نوع مبارزه‌ی سیاسی-اجتماعی را تهدیدی برای وضع موجود می‌بینند و این واقعیتی است که نسل امروز آن را در اکراه عمومی نسبت به هر نوع سازمان‌یافتگی نیروهای اجتماعی برای انجام اصلاحات به وضوح در می‌یابد. نهادهای اجتماعی جامعه‌ی آمریکا هم با هدایت شهروندان به خوش‌گذرانی و مصرف بیشتر، بی‌وقفه در تکاپوی تعدیل انتقادات و

1. The American Golden Age

نارضایتی‌ها هستند تا مبدا نیروهای بالقوه‌ی موجود در لایه‌های اجتماعی، بر اراده‌ی اعتراض، اصلاح و تحول قرار گیرند.

مجموعه‌ی این شرایط، نسل ما را در موقعیتی بغرنج قرار داده که با وجود تمام امیدواری‌ها، راه تغییر و تحول در «وضع موجود» را بسیار صعب‌العبور و ناهموار ببیند.

□ در برابر گزاره‌های فوق، ممکن است عده‌ای بر این باور باشند که جامعه‌ی آمریکا از غوطه‌خوردن در رفاه و مصرف‌گرایی راضی و شادکام است. اما می‌توان این رضایت را به لعابی نازک، کشیده بر نگرانی‌ها و اضطراب‌های عینی از موقعیت ناپایدار جامعه‌ی آمریکا در دنیای جدید، تشبیه کرد.

به باور ما، نگرانی‌ها و اضطراب‌های پنهان در زیر لعاب مصرف‌گرایی، سرانجام به بروز بحران در روابط اجتماعی و از بین رفتن اعتماد عمومی و این باور منجر خواهد شد که «وضع موجود دیگر قابل تحمل نیست».

«وضع موجود غیرقابل تحمل»، مناسبات جاری از مدارس گرفته تا بروکراسی دولت را که زندگی و کار شهروندان آمریکا را در نوسانی بی‌پایان میان «مصرف» و «انفعال» معلق کرده، دربر می‌گیرد. وضع موجودی که یقیناً به ایجاد انگیزه‌های وسیع در افکار عمومی برای به حرکت در آوردن موتور تحولات و تغییرات منجر خواهد شد.

بر همین اساس است که جمعیت ما می‌کوشد با هدایت تشکیلاتی و ساماندهی نیروهای تحول‌خواه در جامعه‌ی آمریکا، موقعیت‌های بدیلی را برای وضع موجود در حوزه‌ی نظری و در سیاست عملی - که مشخصاً در زندگی روزمره انعکاس دارد - ایجاد کند. ما تلاش می‌کنیم تا با برنامه‌ریزی برای گروه‌های تحول‌خواه موجود، اعتماد عمومی را به سمت خود برای آغاز تغییرات بنیادین در جامعه‌ی آمریکا جلب کنیم.

«جمعیت دانشجویان هوادار جامعه‌ی دموکراتیک»، بر اساس باور به حق تسلط انسان بر سرنوشت خویش که ریشه در ذات اعتقادات بشر جهان جدید دارد به ارائه‌ی دیدگاه‌ها، تحلیل‌ها و باورهای خود می‌پردازد.

درون‌مایه‌های ارزشی جامعه‌ی بدیل

□ هر جریان فکری یا جنبش اجتماعی تحول‌خواه برای آن‌که بتواند جایگزینی برای وضع موجود ارائه دهد، باید به طور روشن و شفاف، به تبیین ارزش‌های خود پردازد. هر چند که به باور ما فرصت این تبیین ارزش‌ها در جامعه‌ی موجود با موانع بنیادی روبروست. ناهنجاری‌های اخلاقی و عرفی عصر حاضر - که از آن به دنیای آزاد تعبیر می‌شود - و رفتارهای برتری‌جویانه‌ی سیاستمداران و صاحبان سرمایه - که ترجمه‌ی عوام‌فریبانه‌ی «دموکراسی مردمی» است - از جمله اصلی‌ترین موانع‌اند. اِلیت^۱ (Elite)‌های قدرت و ثروت به جای ایجاد بستر شفاف برای درک واقعیت‌های جاری - که این درک از نگاه ما پیش‌درآمد آغاز تحرکات اصلاح‌گرایانه است - خود در مصدر تصمیم‌گیری برای کل جامعه نشست‌اند. گویی آن‌ها فرمانروایانی نامرئی‌اند که بردگان‌شان فاقد قدرت تشخیص و تصمیم‌اند. جمعیت ما این واقعیت را از تجربیات‌اش در محیط‌های آکادمیک آمریکا وام گرفته است.

در دانشگاه‌های آمریکا، اساتید و رؤسا ترجیح می‌دهند که در فضایی مملو از رخوت و سکون به تکرار مکررات بی‌فایده و دیکته‌شده از سوی صاحبان قدرت پردازند. و این بدان معناست که توانایی‌های آموزشی و مهارت‌های علمی آن‌ها از سوی اِلیت‌های قدرت و ثروت، پیش‌خرید شده است. آن‌ها در برابر این سؤال اساسی نسل ما که می‌پرسد «آیا نمی‌توان در مسیری انسانی - اخلاقی و متفاوت از وضع موجود زندگی کرد؟» یا «چگونه می‌توان وضع موجود را تغییر داد؟» سکوت می‌کنند. آن‌ها هیچ تجربه‌ی مثمرثمری برای ما ندارند. پس ما نیز چاره‌ای جز نادیده‌گرفتن و کنارزدن‌شان نداریم.

اساتید ما نیز خود، شهروندان همان جامعه‌ای‌اند که نگرانی‌هایش را در لعابی از شیرینی رفاه شکننده پنهان می‌کند. برای نسل ما، حتی تجربیات پیشینیان (لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها) نیز فاقد ارزش و اعتبار راهبردی است. به شعارهای بی‌رمق سوسیالیست‌ها توجه کنید: «سرمایه‌داری نمی‌تواند خود را اصلاح کند»، «در برابر فاشیسم و سرمایه‌داری متحد شوید»، «توجه! توجه! همه از خانه خارج شوید و تظاهرات و اعتصاب عمومی برپا کنید» و... و یا

۱. در ادبیات سیاسی، به معنای گروه‌های نخبه و برگزیده است - م.

شعارهای مخالفان لیبرال آن‌ها که می‌گفتند «با کمونیست‌ها همکاری نکنید»، «جامعه‌ی دوحزبی خسته‌کننده است»، «جامعه‌ی آرمانی وجود ندارد» و...

از نگاه جنبش ما، تمامی این شعارها ناقص و ابترند و تمام فعالیت‌های پیشینیان فاقد سازمان و برنامه منسجم بوده است. آن‌ها نسلی منفعل بودند که شیوه‌های مبارزاتی جدید، زیرکانه و هوشمندانه از جمله تشکیل کمیته‌های مقاومت در دانشگاه، تشکیل تیم‌های لابی‌کننده^۱ و یا سازماندهی نیروهای مردمی در قالب تشکل‌های غیرانتفاعی را هرگز تجربه نکردند. و اکنون، نسل ما با نگاهی انتقادی به پیشینیان خود - که برنامه‌ریزی‌ها و سازماندهی‌هایشان، صرفاً برای اصلاحات خرد و جزئی، نظیر نحوه‌ی رأی‌دادن، یا چگونگی شرکت در مبارزات انتخاباتی کاربرد داشته است -، به برساخت هویتی نوین می‌اندیشد که می‌کوشد با بهره‌گیری از توان برنامه‌ریزی و سازماندهی بالا، اصلاحاتی بنیادین را در سراسر این سرزمین رقم بزند.

تفکرات ایده‌آلیستی چپ قدیم، ثمره‌ای جز ناتوانی شهروندان در تشخیص مرزهای «انفعال» و «امیدواری» نداشته، و آنجا هم که این ایدئولوژی مدعی رویکردی رئالیستی بوده، جز به روحیه‌ی «شکست‌گرایی» در سپهر سرنوشتی محتوم دامن نزده است.

نسل ما وارث دورانی است که مبارزان آن با رفتار منفعلانه و حتی ناپختگی در تعریف مشی سیاسی‌شان - که حتی قدرت و خلاقیت تبری جویی از استالینسم را نداشته‌اند - انحطاط مفهوم اتوپیا^۲ (آرمان‌شهر) را در اذهان عمومی به یادگار گذاشته‌اند. مفهومی که زوال آن ناامیدی عمومی برای امکان تحقق جامعه‌ای توأم با مناسبات سالم اخلاقی را دامن‌زده است. به باور ما آنچه در گذشته روی داده، نه زوال اندیشه‌ی انسان‌محور و آزاداندیش، که مرگ مقاومت‌های پارلمانتاریستی و مسالمت‌آمیزی است که صرفاً به عنوان وظیفه بر دوش چپ‌های بوروکرات‌شده سنگینی می‌کرده است. مقاومتی که بیش از تلاش برای مهار خشونت علیه بشریت، حصری برای تحدید اندیشه‌های ترقی‌خواه و تحول‌طلب بوده است.

اکنون که به واپس می‌نگریم، «تخصصی» شدن حوزه‌های علم را صرفاً محملی برای تولید بمب‌های اتم و اتاق‌های گاز و توجیه فلسفی آن‌ها می‌دانیم. تفکری هیولانوس که با نقاب «رئالیسم»، خشونت و بی‌احساس بودن را به عنوان تنها و تنها نشانه‌اش جلوه‌گر ساخته است.

1. Lobbyer

2. Utopia

□ جنبش ما آگاه است که در شرایطی دست به تبیین بینش‌ها و ارزش‌های خود زده که به واسطه‌ی اشتباهات فراوان گذشتگان، تصویری جرّار، خشن یا ابله و منفعل از انسان در اذهان عمومی نقش بسته است. اما این وظیفه‌ی اصلی هر جنبش اجتماعی است که با تبیین ارزش‌های خود در حوزه‌ی نقد عمومی و زدودن لایه‌های متعصبانه و ایدئولوژیک از پیرامون آن، راهش را برای خلق و تکوین نظریات جدید هموار کند.

جنبش ما می‌کوشد در این مسیر مرز خود را از ابتدال و خودنمایی جدا نگه دارد و با تحلیل واقع‌بینانه از وضعیت اجتماعی، ارزش‌هایش را در چارچوب قواعد و اصول مناسبات انسانی و اجتماعی تبیین کند. ارزش‌هایی که متکی به معیارهای اولیه‌ی حیات جمعی، مبنی بر «بشر بودن بشر»، «نیاز انسان به روابط اجتماعی» و «نقش حیاتی نظام اجتماعی» شکل گرفته‌اند. به باور ما، انسان موجودی است واجد ارزش‌های بیکران و ناشناخته که می‌تواند فراتر از هر مرز و معیاری عشق بورزد، آزاد باشد و تعقل کند.

این اصول، محور نزاع با تفکری است که انسان را موجودی فاقد توان تسلط بر سرنوشت خود، عشق‌ورزیدن و آگاهی می‌پندارد. خصم تفکر ما بر این باور است که انسان برای حیات خود در پهنه‌ی اجتماع، فاقد اراده‌ای درونی است و از همین روی نیازمند مرجع یا نیرویی بالاتر است که او را هدایت کند. تفکری که بی‌پروا، بیرق «فردیت‌زایی» را برافراشته و ماهیت انسان را در حد اشیا و اجسام فرومی‌کاهد.

این تفکر، اکنون با نیرویی مواجه است که با تمام توان به جنگ با سیمای «انسان بی‌کفایت و ضعیف» برخاسته است. تفکری که مدعی است در جهان مدرن، انسان از محتوای انسانیت تهی شده و کفایت و لیاقت زیستن به شکل آزاد و صاحب اراده را از دست داده است. دیدگاهی که با نفی مشارکت حداکثری در تصمیم‌سازی‌ها، تسلط اقلیتی قدرتمند بر جوامع انسانی را به منزله‌ی تنها راه رستگاری «انسان مدرن» معرفی می‌کند.

از این سو اما، باور به توانایی‌های ذاتی انسان همچون پرورشِ نفس^۱، خودرهبی^۲، خودآگاهی^۳ و خلاقیت^۴ روز به روز گسترش می‌یابد. توانایی‌هایی ذاتی که از رموز حیات‌اند و با تقویت آن‌ها می‌توان خوشونت، عدم عقلانیت، انفعال و فرمان‌برداری مطلق را مهار کرد. □ ما معتقدیم که نهاد و جوهره‌ی انسان به سوی آزادی‌خواهی و استقلال‌گرایش دارد و همین برنهادی ذاتی است که فرد را برای پیوستن به جنبشی اجتماعی ترغیب می‌کند.

مراد ما از آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی، نه فردیت‌گراییِ خودشیفته بلکه کیفیتی ذهنی است که خودبه‌خود در ذات هر فرد وجود دارد؛ و جنبش ما برای تحقق آرمان‌هایش بر این خصلت متکی است. در جامعه‌ی مطلوب ما، روابط انسانی بر پایه‌ی «برادری» شکل خواهد گرفت و اعتماد عمومی هسته‌ی اصلی آن خواهد بود. حال آن‌که این جنس از روابط اجتماعی درست در نقطه‌ی مقابل وضع موجودی است که با ایجاد مرزهای تبعیض‌آلود و غیرانسانی، به چندپارگی و افتراق دسته‌جات انسان‌ها مشغول است. جامعه‌ای که با نفی وجود هر نوع احساس مشترک میان «فرد» و «فرد»، روابط انسانی را تنها در قالب‌های زورمدارانه و عمودی همچون «کارگر/کارفرما»، «رئیس/مرئوس»، «معلم/شاگرد» و «آمریکایی/جهان‌سومی» و ... تعریف می‌کند.

«احساس بی‌کسی و غربت» و «انزواطلبی» تفسیری واقع‌گرایانه از موقعیت فردیت انسان در دنیای مدرن امروز است. موقعیتی که هر دم به سوی بحرانی بزرگ گام برمی‌دارد و هدایت‌کنندگانش تاکنون توانسته‌اند صرفاً با استفاده از شیوه‌های منحنی مثل «مدیریت پرسنل»، «تزریق کالاهای رفاهی به بازار مصرف» و یا «سرکوب اعتراضات اجتماعی» بر این بحران فائق آیند.

به باور جنبش ما، بدیل وضع موجود که ناشی از شیء‌وارگی و شیء‌پرستی انسان است، تنها تزریق «عشق» به عنوان ارزش مشترک نهاد بشر در روابط انسانی و اجتماعی است که منجر به ازبین‌رفتن مناسبات تبعیض‌آمیز و بالندگی «فرد» در جامعه‌ی زیستی‌اش می‌شود.

-
1. self-cultivation
 2. self-direction
 3. self-understanding
 4. creativity

در نظام ارزشی ما، «فردگرایی» به منزله‌ی «خودشیفته‌گی»، «ازخودگذشتگی» به معنای «ناخودانگاری» و یا «نفی انزواطلبی» به معنی «نفی حوزه‌ی خصوصی» نیست، بلکه ترویج نوعی احساس مشترک از کرامت و سخاوت‌مندی است که می‌تواند به بهبود روابط اجتماعی «فرد» بیانجامد و بر کلیه‌ی سطوح حیات او سایه افکند.

□ جامعه‌ی بدیل فاقد هر نوع «امتیاز ویژه» برای نظرکرده‌ها و افراد خاص خواهد بود. جامعه‌ای که پایه‌هایش را بر «منطق و عقلانیت» و «مشارکت شهروند آگاه» مستقر خواهد کرد. در این جامعه، اداره‌ی نظام اجتماعی و تصمیم‌گیری برای امور کلان با قدرتی برآمده از خواست عمومی و با مشارکت قابل محاسبه‌ی «فرد» همراه خواهد بود.

بیان دیگر ساختار سیاسی جامعه‌ی بدیل، «دموکراسی مشارکتی»^۱ است. وضعیتی که در آن شهروندان «آگاه» تلقی می‌شوند و در تصمیم‌گیری‌ها، مشارکت فعال دارند.

به باور ما، این شکل از «دموکراسی مشارکتی» که بر اساس قاعده‌ای بنیادین مبنی بر «همکاری گروه‌های اجتماعی در فرآیند تصمیم‌سازی» استوار است، بی‌شک به عنوان الگویی قابل قبول برای روابط اجتماعی متجلی خواهد شد. سیاست‌ها و برنامه‌ها بر پایه‌ی ضرورت خروج شهروندان از انزوا و مشارکت فعال آنان در حوزه‌ی عمومی تبیین می‌شود و در جهت حلول معنا و امید به زندگی، در ساحت زیستی افراد حرکت خواهد کرد. ساختارها و روابط در عرصه‌ی سیاسی شفاف خواهد شد و مبتنی بر یافتن راه‌حلهایی با کمترین ضرر ممکن و بیشترین سود برای «همه» خواهد بود و هیچ محدودیتی برای نقد آنها در حوزه‌ی عمومی وجود نخواهد داشت. جریان‌ها و دیدگاه‌های مخالف و انتقادی قادر خواهند بود برای تأثیر بر تصمیم عمومی و تغییر مسیر رفتارها و کنش‌های جمعی، به هر شیوه‌ای متوسل شوند و با هر برنامه یا سازمانی در عرصه‌ی عمومی عرض اندام کنند. رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی - بر خلاف اکنون که مملو از طرح مسائل پیش پا افتاده، شخصی و تبلیغاتی‌اند - بر پایه‌ی افزایش ارتباطات انسانی و دانش حرکت خواهند کرد و با شعار «نفی ازخودبیگانگی» و «شیء‌وارگی»، معنابخشی به هویت «انسان آگاه» را در دستور کار خواهند داشت.

1. participatory democracy

□ عرصه‌ی فعالیت‌های اقتصادی نیز از شاخص‌ها و قواعد جدیدی تبعیت خواهد کرد. جوهر «کار و اشتغال» از سطح فعالیتی صرفاً برای «کسب درآمد» و «حفظ بقا»، به عنصری هویت‌ساز و شایسته‌پرور ارتقا خواهد یافت.

«کار» باید به عامل خودسازی و نه دست‌مایه‌ای برای تغییر ماهیت «انسان» به «ماشین»، سترونی در برابر مسئولیت‌های اجتماعی و یکنواختی زندگی تبدیل شود. ضرورت و اهمیت این تحول در مفهوم اشتغال برای جامعه‌ی بدیل، به واسطه‌ی تأثیر عمیق آن بر باورها، احساسات و اخلاقیات فردی و جمعی است که می‌تواند تجربه‌ای نو در تنظیم و بازتعریف روابط اقتصادی به حساب آید. چرا که فعالیت اقتصادی، فرآیندی مجرد از کلیت حیات اجتماعی و تأثیر آن بر زیست‌جهان «شهروند» نیست و بر همین اساس است که تأکید می‌کنیم مناسبات درونی و جوهری آن باید بر طبق الگوی کلی «دموکراسی تمام‌عیار» تنظیم شود؛ و قواعدی چون «حق تسلط انسان آگاه بر سرنوشت خود» و «لزوم نظارت نهادهای مردمی بر فعالیت‌های اقتصادی» و نیز «شفافیت عملکرد و روابط» در این عرصه بر آن مترتب باشد. در پرتو چنین تعریفی از مفهوم «اشتغال و کار» است که لزوم تحول زنجیروار در دیگر ارکان حیات جمعی در حوزه‌های عمومی دیگر نظیر اجتماع، فرهنگ و ... و لزوم دگردیسی آن‌ها به سمت بالندگی و رفاه همگانی و نیز افزایش توان، خلاقیت و تکامل «انسان» به چشم خواهد خورد.

□ «جنبش دانشجویان برای جامعه‌ی دموکراتیک» که خود را ملزم به کوشش برای هموارساختن مسیر تحقق این ارزش‌ها می‌داند، همچنین بر این باور است که مجموعه‌ی این نظام ارزشی که به تحول در بنیان‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه منجر خواهد شد، نباید از مسیر خشونت‌گریان و لجام‌گسیخته عبور کند.

به همین منظور، جنبش ما، شعار «نفی خشونت/لزوم تحول» را برای خود برگزیده است تا روشن سازد آنچه که این جنبش نوین در پی تحقق آن است در متن این «جهان مدرن شده» نیز چندان دور از دسترس و انتظار نیست.

کارکرد جنبش دانشجویی چیست؟

(بالندگی یا تن‌پروری؟!)

□ در سال‌های اخیر دانشجویان دانشگاه‌های آمریکا، با درک لزوم انجام پاره‌ای از اصلاحات اساسی، دست به سلسله اقدامات اعتراض‌آمیزی بر علیه نشانه‌های روشن بی‌عدالتی در جامعه آمریکا از جمله حمایت و ترویج افکار و روحیات نژادپرستانه از سوی نهادهای پرنفوذ و صاحب قدرت، تلاش برای توسعه و افزایش تعداد جنگ‌های فرامنطقه‌ای - که نمایی از روحیه‌ی ستیزه‌جویانه‌ی مقامات سیاسی است -، محدودیت آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان و نیز دخالت اصحاب قدرت در امور اقتصادی و... زده‌اند. این دانشجویان کوشیده‌اند تا به سکوت و سکون مرگبار عصر «مک‌کارتی»^۱ که سال‌هاست بر فضای عمومی دانشگاه‌ها سایه افکنده، پایان دهند و حرکت‌های فاشیستی و نژادپرستانه‌ی پشت‌گرم به قدرت نهادهای حکومتی را یک گام به عقب برانند و ثابت کنند که هنوز اگر جنبش دانشجویی اراده کند، خواهد توانست نقشی تاریخی را در پهنه‌ی تحولات عرصه‌ی عمومی به سمت جامعه‌ای بدیل بر دوش بگیرد.

اعتراضات و شیوه‌های نوین مبارزه که اهمیت‌شان نه در میزان موفقیت یا شکست آن‌ها - آن‌طور که عده‌ای از نیروهای سرخورده و منفی‌باف می‌نمایانند - بلکه در درک این مهم بود که جامعه‌ی آمریکا در مسیر برساخت دورانی نوین است که سرانجام منجر به شکستن پوسته‌ی ضخیم و زمخت بی‌تفاوتی‌ها نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی خواهد شد و می‌کوشد با چیره‌شدن و مبارزه بر ضد «ازخودبیگانگی» و «بی‌هویتی»، تعریف جدیدی از نقش و سبک «زندگی دانشجوی آمریکایی» را در افکار عمومی به نمایش بگذارد.

این اعتراضات، اما، هنوز به مرحله‌ای نرسیده است که به نگرانی‌ها درباره‌ی «محدود و ناکام ماندن جنبش» در سطح محیط‌های درونی دانشگاه پایان دهد. هر چند که تا پیش از این، دانشگاه‌های آمریکا مملو از دانشجویانی منزوی و سرخورده بود که به جای حضور فعال در

۱. اشاره به دوران تشکیل کمیته مبارزه با کمونیسم در کنگره‌ی آمریکا، توسط سناتور جوزف مک‌کارتی (Josef McCarthy) در دهه ۵۰ است که منجر به بازداشت و اخراج کسانی شد که این کمیته احتمال گرایش‌های کمونیستی در آن‌ها را می‌داد. از آن زمان تا کنون «مک‌کارتیسم» به عنوان نماد دوران سانسور و رعب در ایالات متحده شناخته می‌شود - م.

مبارزات، به سمت نوعی خاص از «صوفی مسلکی» و «عرفان آمریکایی!»^۱ گرایش داشتند؛ حال آن‌که امروز این گرایش‌های هرز در سیر جنبش قرار گرفته است. اما نگرانی دیگر آن است که با وجود افزایش تعداد فعالان جنبش دانشجویی، آیا این حرکت قادر است که پا را از محیط‌های درونی دانشگاه به بیرون بگذارد و فضایی فراخ‌تر را در حوزه‌ی عمومی اشغال کند؟

□ این واقعیت تلخ که هنوز هم در دانشگاه اکثریت عددی با دانشجویان منزله‌طلب و عارف‌مسلکی است که به مقررات شبه‌نظامی محیط آکادمی تن داده‌اند و به جای تلاش برای تحقق ارزش‌های جامعه‌ی بدیل به رفت‌وآمد در سکوت بی‌تفاوتی نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی و رؤیایپردازی‌های بی‌مایه و سخیف برای آینده‌ی شغلی، ازدواج و... خو کرده‌اند، اذهان تحول‌طلبان را با علامت سؤال بزرگی مواجه کرده است.

در تشریح وضع موجود محیط‌های آکادمیک، می‌توان به موارد فراوانی از نشانه‌های این وضعیت نگران‌کننده اشاره کرد.

ذهنیت غالب آن است که «دانشجوی خوب» یعنی ژست‌های از سکه افتاده‌ی پژوهش‌گرانه بگیرد و مشق‌های کلاس‌اش را به عنوان کوشش‌هایی علمی و خردمندانه جلوه دهد. برای بسیاری از دانشجویان، معانی پاره‌ای از مفاهیم واژگون شده است. از دید آنان، «انزوا در عرصه‌ی عمومی» به معنای «ازخودگذشتگی»، بی‌تفاوتی نسبت به سیاست‌های منفعت‌طلبانه‌ی صاحبان قدرت، به عدم وابستگی به دولت ملی، و کارهای پوچ و ماشینی پژوهشی، به فعالیت‌های بی‌نظیر و فاخر علمی تعبیر می‌شود. تقریباً هر دانشجویی از مشارکت در حرکتی جمعی که منجر به تحولی در وضع موجود شود، فراری است و تصویر «فرد منفعل در حوزه‌ی عمومی» به هر تصویر دیگری از آمریکایی ترجیح داده می‌شود. گرایش‌های بورژوازی در سروسامان دادن به حوزه‌ی خصوصی، بخش اصلی دغدغه‌های زندگی دانشجویان آمریکا را تشکیل می‌دهد.

□ در یک نظرسنجی که اخیراً از سوی مؤسسه افکارسنجی گالوپ^۲ منتشر شده است، درصد بالایی از دانشجویان در برابر این پرسش که آیا برای بهبود وضعیت‌شان حاضر به

1. American gnosticism

2. The Gallup Organization

«ریسک‌پذیری» هستند، پاسخ منفی داده‌اند. به بیان دیگر، در این نظرسنجی تقریباً هیچ اشتیاقی در دانشجویان برای پذیرش ریسک، حتی در حوزه‌ی فعالیت‌های اقتصادی و تجاری وجود ندارد.

اغلب پرسش‌شوندگان گفته‌اند که «هویت» همان «تصویر ما در نگاه دیگران» است و نیز گفته‌اند که برای آینده، برنامه‌ریزی برای کسب رفاه بیشتر دارند. اکثر پاسخ‌دهندگان معتقدند که باید «شهروند خوبی باشند» و فروشندگی و تجارت را به عنوان شغل مقبول برگزیده‌اند. مهم‌ترین دغدغه‌های‌شان در حوزه خصوصی زندگی، مرغوبیت پوشاک، غذا و کسب موفقیت در برقراری روابط اجتماعی، داشتن حساب پس‌انداز، ازدواج به موقع و تلاش برای حفظ پایداری آن بوده است. اکثر آنان در برابر این پرسش که مهم‌ترین نقش اجتماعی یک دانشجو چه می‌تواند باشد، گفته‌اند کسب رتبه‌های تحصیلی و دانشنامه‌های افتخاری، شرکت در رقابت‌های تحصیلی و المپیادهای بین کلاسی و بین دانشگاهی، مهم‌ترین نقش و کارکرد «یک دانشجوی خوب ممتاز آمریکایی» است. نتایج این نظرسنجی نشان می‌دهد که دانشجویان در غفلتی عمومی به سر می‌برند و تمایلی برای نشستن در جایگاه عاملی تأثیرگذار در عرصه‌ی تحولات اجتماعی و پذیرش نقشی تاریخی در اصلاح وضع موجود ندارند. آنان حتی نسبت به «بی‌هویت» و «بی‌تفاوت» بودنشان، بی‌تفاوت‌اند؛ و به یک معنا، خود را تام‌وتمام در اختیار برنامه‌ای از پیش تعیین‌شده برای آینده، که از سوی صاحبان قدرت و ثروت طراحی شده، قرار داده‌اند:

دو شب از هر هفته را در یک بار آبجو بخورند، یکی دو دوست‌دختر یا پسر داشته باشند، سریع ازدواج کنند و... و به این ترتیب در محدوده‌ای قابل‌کنترل توسط قدرت‌مداران به زندگی‌ای یکنواخت ادامه دهند و بیاموزند که به «چیزی» و رای این محدوده‌ی برنامه‌ریزی شده نیندیشند. بر این اساس، چندان جای تعجب ندارد که هر ساله حدود ۴۰۰ هزار فارغ‌التحصیل آمریکایی، بدون آن‌که در دوران دانشجویی خود، مشارکت در حرکتی اجتماعی را تجربه کرده باشند، مستقیماً به عنوان مصرف‌کنندگان جدید به سوی بازارهای پرزرق‌وبرق رانده می‌شوند.

آن‌ها در دانشگاه یاد می‌گیرند که در برابر هر نوع مسئولیت اجتماعی شعار «تظاهر کن!» را به خود نهیب زنند. شعار کاربردی «تظاهر کن!» به آنان این امکان را می‌دهد که رضایت نهادهای حکومتی یا آموزشی را جلب کنند، تا از عتاب آن‌ها در امان باشند. از سیاست‌ورزی، «تزویر»

را بیاموزند و به دست خود، اما به اراده‌ی قدرت‌مداران، خلاقیت، عشق و دیگر ارزش‌های انسانی را در وجودشان نفی و کتمان کنند.

سبک زندگی دانشجویان آمریکا نشان می‌دهد که دانشگاه‌ها نه به عنوان نهادی اسطوره‌ای برای پرورش انسان و محملی برای تبادل افکار و گفت‌وگوی جریان‌های فکری، بلکه به خط تولید «شهروند بی‌آزار» و عاملی برای سرکوب خلاقیت‌ها و گرایش ذاتی انسان به سمت پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی تغییر ماهیت داده‌اند.

□ زندگی آکادمیک در دانشگاه‌های آمریکا منجر به فقر تئوریک دانشجویان می‌شود و آنان را بر اساس برنامه‌ای ازپیش‌طراحی‌شده، برای پذیرش روابط پدرسالارانه‌ی جامعه تربیت می‌کند. به بیان دیگر، از نگاه دانشجویان آمریکایی رابطه‌ی «استاد/شاگردی» یا «پدر/فرزندی» یا در کل «اولیا سالاری»^۱، تنها رابطه‌ی مطلوب برای درامان‌ماندن از عقوبت نقادی، و تنها جایگزین مطمئن برای فرار از پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی است.

به این ترتیب است که کارکرد اصلی نهاد آکادمی در آمریکا، نه دمیدن روحیه‌ی نقادی و مسئولیت‌پذیری در دانشجویان، بلکه کشیدن دیواری حائل بین محتوای آنچه که مطالعه و پژوهش می‌کنند با واقعیت‌های جاری در صحنه‌ی حیات اجتماعی تثبیت شده است. رؤسا و اساتید دانشگاه‌ها به جای ایجاد دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی در دانشجویان، نقش پلیس مخفی را برای کنترل انتقادات احتمالی‌شان ایفا می‌کنند.

□ واقعیت تأسف‌بار دیگر در آکادمی‌های آمریکا آن است که هم‌زمان با تفکیک حوزه‌های دانایی و تخصصی‌شدن فرآیند کاربرد و کسب علم (که از جمله ضروریات جهان پیچیده و تکنولوژیک کنونی است) تقریباً هیچ دانشجویی که در رشته‌های فنی-مهندسی یا پزشکی و به‌طور کلی در تمام شاخه‌های علوم دقیقه تحصیل می‌کند، ارتباطی میان خود و وضعیت جاری در جامعه‌ی پیرامونش نمی‌بیند و تلاش برای تحول در بنیان‌های آن را صرفاً یک پروژه‌ی تخصصی، علمی و آکادمیک می‌داند که آن هم مربوط به رشته‌های علوم انسانی و جامعه‌شناسی است! گویی کنش فعال در عرصه‌ی عمومی، یک رشته تحصیلی یا واحد درسی است که در سر کلاس‌های خشک و بی‌روح و توسط اساتید فرتوت یا جاسوس تدریس می‌شود. بروکراسی

1. loco parentis

اداری حاکم بر نظام دانشگاهی و آموزشی آمریکا به طرزى طاقت‌فرسا پیچیده است. این پیچیدگی در کنار چرخه‌ی معیوب آموزش (که در بالا به مواردی از آن اشاره شد) منجر به نهادینه شدن «حس ناتوانی درونی» دانشجویان و به این ترتیب سلطه‌پذیری و تمکین در برابر خواست و اراده‌ی نهادهای قدرت در بین آنها شده است.

کارخانه خط تولید «شهروند بی‌آزار» [یعنی دانشگاه] زمانی بهبود کیفیت محصول خود [یعنی دانشجویان بی‌هویت] را جشن می‌گیرد که بسته‌های مسخ‌شده‌اش را بدون هرگونه دغدغه‌ی اساسی و چالش ذهنی نسبت به ساختارهای ناعادلانه‌ی وضع موجود، و تنها در حد یک مصرف‌کننده، روانه‌ی بازارهای سرمایه‌داری کرده باشد.

دانشجویان در طی «دوران قرنطینه» در محیط دانشگاه، صرفاً یاد می‌گیرند که چگونه عاملی فرمان‌بردار از دستورات غیرمستقیم قدرت و سرمایه و الیت‌های پرنفوذ اقتصادی و تجاری و نیز تولیدکنندگان انبوه محصولات مصرفی و تفریحی مبتذل باشند.

به باور ما، کارکرد اساسی نظام آموزشی حاکم بر آکادمی در آمریکا، نه توانمندسازی دانشجویان برای نزدیکی به جوهر حقیقت، بلکه سازوکاری برای ارائه‌ی رموز اصلی و فوت‌وفن‌های کلیدی چاپلوسی در برابر دستگاه حاکمه و سلطه‌پذیری و منزله‌طلبی مترتب آن در جامعه‌ای است که پس از دانشگاه به آن پا می‌گذارند.

در بیرون دانشگاه چه می‌گذرد؟

□ به واقعیت‌هایی که در بیرون دانشگاه وجود دارد، بیندیشید. شاید بتوان سبک زیستی خوش‌باورانه‌ی دانشجویان آمریکا را بازتابی از وضعیت کلی جامعه دانست.

مناصب مدیریتی در تصاحب کسانی است که کمترین دغدغه‌ای برای کاهش معضلات اجتماعی و اقتصادی شهروندان ندارند. مردم گرفتار در چنگال نظامی بروکراتیک‌اند که می‌تواند تمامی اعتراضات اجتماعی را در چارچوب دلخواه‌اش کنترل و مهار کند.

مردم از سوی نیروهای نامرئی تحت کنترل و فشارند. نیروهایی که هیچ شناختی از ماهیت‌شان ندارند و ترجیح می‌دهند به جای فکر کردن به آنها، خود را در روزمره‌گی و خوش‌گذرانی‌های لحظه‌ای غرق کنند. تاحدی که این وضعیت، فرصت آغاز اعتراض و تحول را از نیروهای

تحول طلب گرفته است و آنان را به سمت یأس و دلسردی از امکان هر نوع تغییر سوق داده است.

مؤسسه افکارسنجی گالوپ در تحقیقی از جامعه‌ی آماری خود که عموماً شهروندان متوسط بودند خواست تا فهرستی از دغدغه‌های ذهنی‌شان را به ترتیب اولویت بازگو کنند. افراد مورد پرسش، نگرانی‌هایشان از احتمال وقوع جنگ هسته‌ای در آینده‌ای نه‌چندان دور را به طور میانگین چهاردهمین اولویت دانسته بودند. نتایج این نظرسنجی نشان می‌دهد که شهروندان آمریکا از توجه به عمق مشکلات و خطرات عمومی‌گريزانند و در عین هراس از وقوع خطرات احتمالی، نمی‌خواهند و نمی‌توانند جنبشی عمومی را برای رفع آن‌ها سامان دهند.

در برابر این وضعیت، دیدگاهی وجود دارد که معتقد است سکون و رخوت عمومی جامعه‌ی آمریکا نشانه‌ای از آرامش درونی شهروندان، و به تبع آن سلامت ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی وضع موجود است. اما این دیدگاه به پرسش ما پاسخ نمی‌دهد که آیا رخوتی که به رضایت تعبیر می‌شود ناشی از احساسی درون‌ماندگار و حقیقی است یا بر خلاف آن، اجباری است درونی به وانمودکردن احساس رضایت؟

پاره‌ای دیگر این رویکرد منفعلانه را واکنشی طبیعی در برابر کثرت دغدغه‌ها و مشکلات انتزاعی و انضمامی فراروی انسان در جهان پیچیده‌ی کنونی تفسیر می‌کنند. اما کماکان، این پرسش که چرا با وجود این همه مشکل و دغدغه، روزبه‌روز بر تعداد مردمی که در دیگر نقاط جهان به تفکرات انقلابی و اصلاحی گرایش می‌یابند افزوده می‌شود بی‌پاسخ مانده است.

چارچوب استدلالی این ادعا که سکون و خمودگی موجود، شرط لازم و ضروری ایجاد بستر مناسب برای گروه‌های پر قدرت سیاسی و اقتصادی است که در آرامش به رفع موانع و کاستی‌های موجود در ساختارها بپردازند، هم‌چنگی به دل نمی‌زند.

حال آن‌که پرسش اصلی آن است که اساساً چرا باید الیت‌های پر قدرتی وجود داشته باشند که در آرامش گورستانی، وضعیت را بهبود بخشند؟ آیا فرادست صاحبان سرمایه و سیاست‌مدارانی که امور یک کشور را بر اساس منافع شخصی خودتعمیر و تدبیر می‌کنند، نباید نیروی مردمی برای کنترل و مهار آن‌ها وجود داشته باشد؟ چه کسی گفته است یا چه استدلالی می‌تواند بر اساس شهود عقلی اثبات کند که سرمایه‌داران آمریکایی حلال مشکلات بشریت‌اند؟

در برابر انبوه این سؤالات انتقادی، عده‌ای شانه بالا می‌اندازند و توجیه می‌آورند که «دموکراسی تمام‌عیار»^۱ تاکنون در هیچ کجای جهان به طور کامل تحقق نیافته است.

پاسخ انتقادات ما همین عبارت کوتاه است!

□ این مقدمه‌ی انتقادی بر آنچه که قدرت‌های نامرئی تحت پوشش نام «دموکراسی» بزرگ کرده‌اند، دستمایه‌ی این پرسش است که سرانجام آیا انسان موجودی است آزاد یا محکوم به آن‌که حتی در زیر پوشش نوعی دموکراسی مجازی، کماکان به لحاظ روانی/ذهنی تحت سلطه‌ی قدرت‌مداران باشد؟

این پرسش عمیق‌تر از آن است که با توجیهات ژورنالیستی یا ژست‌های خیرخواهانه‌ی برخی سیاست‌مداران قابل پاسخ باشد. توجیهاتی از این دست که مثلاً «شهروندان آمریکا در رفاه و آسایش زندگی می‌کنند»، «دموکراسی آمریکا رشد و توسعه و رفاه را به ارمغان آورده است»، «دموکراسی آمریکایی کیفیت زندگی را بالا برده و نه تعداد کلاهک‌های هسته‌ای» و ...

از نگاه هر ناظر بیرونی و بی‌طرف مسلم است که در آمریکا، آنچه از زبان صاحبان قدرت «نظم دموکراتیک» خوانده می‌شود، در واقع سیمای بزرگ شده‌ی «انفعال» و «رخوت عمومی» است. دموکراسی موجود مردمانی را تربیت کرده است که با روح و روانی مسخ، در برابر هر تصمیم و اراده‌ای برتر، از پیش تسلیم‌اند.

مردمانی که عدم توانایی در اصلاح ساختارهای اجتماعی، عدم دخالت در تصمیم‌سازی، ناتوانی در کسب آگاهی درباره‌ی خود و جهان پیرامونشان و سپردن همه‌ی این امور به عده‌ای خاص و «برگزیده» را امری طبیعی می‌دانند. این وضعیت مشابه همان شرایطی است که دانشجویان در دانشگاه دارند: تهی شده از هویت اجتماعی و تأثیرگذار و بی‌هیچ اراده‌ای برای شناخت واقعیت‌های جاری در اطرافشان.

□ به باور ما، دموکراسی موجود، تنها یک نام زیننده و پرطمطراق برای اعمال سازوکار افزایش ناتوانی و انزواطلبی شهروندان است. مناسباتی که باید نام آن را «دموکراسی بدون جمهور مردم»^۲ دانست.

1. full democracy

2. democracy without publics

در این ساختار معیوب، توده‌ها به طور نامحسوسی تحت کنترل و مراقبت زندان‌گونه‌ی صاحبان قدرت‌اند. آنان مجبورند به خاطر حک شدن نام «دموکراسی» بر پیشانی این ساختار ظالمانه، به نهادهای مدعی حفظ و توسعه‌ی آن احترام بگذارند و از تصمیمات به ظاهر خیرخواهانه‌اش تبعیت کنند. حال آن‌که سویی‌ی دیگر این تمکین، سکوت در برابر حلقه‌های فساد است که از دامن همین نهادهای به ظاهر دموکراتیک سر بر می‌کشد و نظمی تبهکارانه را در لوای عنوان «مدرنیته» مستقر می‌کند.

نهادهای جامعه‌ی مدنی در ساختاری دموکراتیک، که اصولاً باید نقش حلقه‌های واسط بین «جامعه آگاه» و «رهبران خیرخواه» را بازی کنند، خود در حقیقت، مجریان تحقق خواسته‌های الیت‌های قدرت‌اند.

به باور ما اگر این نهادهای شبه دموکراتیک کماکان بدون هراس از هر نوع نظارت و پرسش‌گری عمومی به فعالیت‌های ریاکارانه‌شان ادامه دهند، دیری نخواهد پایید که جامعه‌ی آمریکا در پرتگاه فروپاشی درونی بایستد و امید هر نوع تحول و اصلاح از درون را در سکوتی قبرستانی مدفون کند.

تغییرات اجتماعی و نقش دانشگاه

□ آنچه در این بیانیه به تحریر در آمد، گزارشی بود واقع‌گرایانه و البته هولناک از وضعیت موجودی که جامعه‌ی ما در آن به سر می‌برد. گزارشی که نشان می‌داد نیروهای اصیل خواهان تحول و نیز ارزش‌های جاودانه‌ی انسانی، نظیر حقوق بشر، خرد جمعی، صلح، دموکراسی راستین و ... در زیر فشار چرخ‌دنده‌های ظالمانه‌ی ساختار معیوب موجود در حال اضمحلال‌اند.

□ در این شرایط وضعیت جنبش کارگری هم تأسف بار است.

این جنبش از یک سو، به دلیل سرسپردگی رهبرانش به صاحبان سرمایه و بنگاه‌های کارفرمایی و از سوی دیگر به واسطه‌ی حضور سایه‌ی سنگین تبلیغات زندگی مصرف‌گرایانه که منجر به تغییر بینش کارگران در بنیان‌های زندگی شده است، با معضل عدم توانایی در جذب فعالان جدید و بانگیزه در میان سندیکاهای خود مواجه است.

پس چه باید کرد؟ آن نیروی عظیمی که قادر خواهد بود تحول اجتماعی و اصلاحات ساختاری را رهبری و توده‌ها را برای همراهی در این حرکت جمعی بسیج کند، کجاست؟

□ ما بر این باوریم که با وجود همه‌ی این کاستی‌ها و ضعف‌ها، کماکان این نهاد دانشگاه است که می‌تواند نقش نیروهای پیشرو در بیداری جمعی توده‌ها برای آغاز اصلاحات بنیادین را به عهده گیرد. این باور در میان ما، به دلیل وجود کارکردهای خاص جنبش دانشجویی در جامعه‌ی کنونی آمریکا به وجود آمده است:

اول: دانشگاه به لحاظ سابقه‌ی سنتی و تاریخی، همواره به عنوان نهادی تأثیرگذار بر گرایش‌های کلی جامعه، واجد جایگاهی تثبیت شده است و فرآیند آموزش نخبگان، خودبه‌خود، آن را به کانونی برای ایجاد تحول در باورها و بینش‌های عمومی جامعه تبدیل کرده است.

دوم: در جهان پیچیده‌ی موجود، مرجعیت دانشگاه به عنوان تنها نهاد اصیل تولید، سازماندهی و انتقال دانش و آگاهی برای همگان به رسمیت شناخته شده است.

سوم: گسترش منابع علمی و فناوری در دانشگاه می‌تواند کارکردی دوگانه داشته باشد^۱.

به عنوان مثال همان‌طور که غنای منابع علمی و تحقیقاتی می‌تواند کشوری را برای ورود به مسابقه تسلیحاتی یاری کند و با کمک فارغ‌التحصیلان دانشگاه، که به واسطه‌ی توانایی‌های علمی و نبوغ‌شان قادر به تولید بمب‌های مخرب‌تر و کشنده‌ترند، در معادلات دیپلماتیک در بالادست بنشاندش، در کارکردی دیگر می‌تواند بستری بی‌بدیل برای تحقیق و ریشه‌یابی معضلات اقتصادی و اجتماعی باشد. بستری که با بهره‌گیری محققان دانشگاهی از امکانات آن، راهکارهای کم‌هزینه‌ی حل مشکلات عمومی در حوزه‌های مختلف به دست می‌آید.

۱. مثال‌ها در این باره فراوان است. در یک نمونه، استفاده از منابع آکادمیک علوم اجتماعی برای مشاوران شرکت‌های تولیدکننده‌ی کالاهای مصرفی، واجد همین کارکرد دوگانه است. آنان از یک سو می‌توانند با کمک نخبگان دانشگاهی و آموزه‌های علمی، امتیازات محدودی را برای کارگران قائل شوند و در برابر مزد اندک، بالاترین سطح بهره‌وری را در تولید به دست آورند، و از دیگر سو، با استفاده از محرک‌ها و جاذبه‌های خاص - آن طوری که نتایج یک پژوهش علمی به آن‌ها توصیه می‌کند - میزان مصرف جامعه از محصولاتشان را افزایش دهند. همچنین شیوه استفاده‌ی ابزاری از منابع علمی می‌تواند در گستره‌ای وسیع‌تر نیز به تدوین سیاست‌ها بر اساس دلخواست صاحبان قدرت و ثروت منجر شود. حال آن‌که همین مواد علمی/تحقیقاتی می‌توانند در پیوندی بین انسان (محقق) و قدرت (انبار دانش)، نقشی جدید بازی کنند. نخبگان دانشگاهی اگر به یقین درونی برای نیاز به تحول ساختاری در جامعه‌ی زیستی خود برسند، قادرند تا از توانایی‌های علمی‌شان در جهت ایجاد تحول در وضعیت موجود کمک بگیرند و جنبش تحول‌خواهی را قوام دهند.

چهارم: دانشگاه تنها نهاد فراگیر اجتماعی است که قابلیت جذب و پرورش هر نوع گرایش فکری و عقیدتی را در خود دارد.

موارد چهارگانه‌ی فوق، ویژگی‌های ذاتی نهاد دانشگاه است و باید آن‌ها را مستقل از شرایط کنونی‌شان در جامعه‌ی آمریکا تحلیل کرد. به عبارت دیگر، خصوصیات مذکور بدون لحاظ شیوه‌های نادرست یا مقررات پدرسالارانه حاکم بر دانشگاه‌های امروز آمریکا در تدریس نظر گرفته شده‌اند و نباید آن‌ها را روایتی درونی از وضع موجود نهاد دانشگاه در آمریکا دانست.

جنبش چپ جدید^۱

□ فارغ از این کارویژه‌های ذاتی و توانایی‌های درونی دانشگاه، آیا نیرویی وجود دارد که بتواند آغازگر تغییر و تحول بنیادین در وضع موجود آمریکا باشد؟
به باور ما، استفاده از این ویژگی‌های ذاتی دانشگاه که برآیند آن‌ها «قابلیت هدایت‌گری» معنا می‌شود، تنها از طریق نیروهای چپ جدید امکان‌پذیر خواهد بود. نیروهایی که زندگی آکادمیک خود را به طور آگاهانه‌ای به حیات سیاسی‌شان پیوند زده‌اند، و با کمک توان علمی، هر اقدام سیاسی را موکول به استنتاجات علمی می‌دانند و پس از رسیدن به قطعیت، دست به عمل می‌زنند.

نیروی چپ جدید دانشگاه، خود را موظف به ارتقاء منزلت اجتماعی-سیاسی نقش جنبش دانشجویی در عرصه‌ی عمومی می‌داند. مزیت نسبی برای این نیرو پراکندگی جغرافیایی دانشگاه‌ها در سرزمین آمریکاست. این گستره و پراکندگی وسیع می‌تواند با هدایت جنبش چپ جدید به حرکتی در سطح ملی برای ایجاد تحول بنیادین منجر شود.

□ چپ جدید، برخاسته از پایگاه اجتماعی اقشار جوانی است که در دنیای پس از جنگ جهانی دوم متولد شدند و دوران بلوغ‌شان را در دهه‌های بالندگی اقتصادی و گسترش شهرنشینی در آمریکا گذراندند. چپ جدید دانشگاه می‌تواند مجموعه‌ای از نیروهای لیبرال‌دموکرات و سوسیال‌دموکرات را در درون خود جمع کند. این ویژگی به واسطه‌ی آن است که دانشگاه و نیروهایش بر خلاف احزاب سیاسی - که هر دم مشغول مرزبندی با دیگران‌اند - قابلیت

1. New Left Movement

جذب گرایش‌های متنوع را برای انجام اصلاحات بنیادین در خود دارد و می‌تواند محمل مناسبی برای گفت‌وگو و مفاهمه‌ی این نیروها باشد.

□ چپ جدید خواهد کوشید که اذهان عمومی را به شکلی فعالانه درگیر موضوعات اساسی و کلانی سازد که بر سرنوشت جمعی شهروندان تأثیرگذارند. و این تلاش از طریق گفت‌وگویی انتقادی که در گستره‌ی سرزمینی و در تمامی دانشگاه‌ها به راه خواهد افتاد، محقق خواهد شد. بی‌شک با توسعه‌ی فضای گفت‌وگو و تبادل نظر در محیط درونی دانشگاه، دیری نخواهد پایید که این مباحث در حوزه‌ی عمومی نیز منتشر شود و اذهان جمعی را به خود معطوف کند.

نیروی چپ جدید باید گرفتاری‌های پیچیده اما مغفول جهان کنونی را به شکلی عامه‌فهم بازنمایی کند و نشان دهد که آسیب‌های درونی جهان سرمایه‌داری از بی‌هویتی، بی‌خویشتی، فردیت‌زدایی، فقر و ... نتیجه مستقیم سیاست‌ها و برنامه‌های صاحبان قدرت است. به باور ما، بدون تزریق این آگاهی، «شهروند عادی» برای پیوستن به جنبش تحول‌خواهی توجیه نخواهد شد.

□ دانشگاه به تنهایی هرگز نخواهد توانست برآورده‌کننده‌ی تمامی نیازهای یک اجتماع بزرگ انسانی باشد و زندگی شهروندان را به سطحی بالاتر ارتقا دهد. بنابراین نیروی انقلابی جدید باید هرچه سریع‌تر متحدین خود را در دیگر اقشار اجتماعی پیدا کند.

بی‌شک، نطفه‌ی انقلاب زمانی بسته خواهد شد که نیروی چپ جدید دانشگاه به همراه متحدان‌اش حرکتی عمومی را به سمت صلح، حقوق بشر، درگیری‌های کارگری و ... هدایت کند و حکومت را به مرحله‌ای از واماندگی برساند که مجبور شود برای حفظ بقاء خود با نیروهای انقلاب به مذاکره بنشیند.

تجربه‌ی حرکت‌های دانشجویی در کشورهای توسعه‌نیافته و یا در حال توسعه، به ما ثابت کرده است که جنبش دانشجویی صرفاً یک نیروی ذخیره نیست، بلکه خود می‌تواند جرقه‌ی یک تحول عظیم باشد.

□ پیش از جنبش عمومی باید به درون دانشگاه نظر افکند. جنبش عمومی، بدون تئوری معنا نخواهد داشت. و فعالان دانشجویی چپ جدید به عنوان تولیدکنندگان کالای آگاهی و دانش برای متحدان بیرونی خود باید حرکت را از اصلاح ساختار دانشگاه آغاز کنند. بر این اساس،

ابتدا جنبش ما می‌کوشد که فرآیند و ساختار نظام آموزشی/اداری دانشگاه را از قالب پدرسالارانه‌ی کنونی‌اش خارج کند.

رؤسای دانشگاه و نظام دیکتاتوری حامی آن‌ها باید بیاموزند که رفتاری دوستانه و برابر با دانشجویان در پیش گیرند. آنان باید بستر لازم را برای افزایش ارتباطات فعالان دانشجویی با اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌های حامی حقوق بشر و دیگر نیروهای آزادی‌خواه بیرون دانشگاه فراهم کنند یا لاقلاً مانع ایجاد این ارتباط نباشند.

اساتید دانشگاه باید دغدغه‌های اجتماعی/سیاسی را به جای واحدهای ملال‌آور و خشک تحقیقی تدریس کنند. برای شروع، تبیین تئوریک «آسیب‌های جنگ» و نحوه‌ی ایجاد یک جنبش فراگیر صلح می‌تواند گام مثبتی باشد. اساتید باید لحن فضل‌فروشانه و خودشیفته‌وارشان را با ادبیاتی قابل درک و صمیمانه جایگزین کنند.

□ برای رسیدن به این مطالبات در درون دانشگاه، ما اتحادیه‌ای را با عنوان جنبش دانشجویی برای جامعه دموکراتیک (SDS) تأسیس می‌کنیم و خود را موظف و متعهد به آرمان‌هایی می‌دانیم که در بالا به آن‌ها اشاره شد.

اگر از این بیانیه‌ی اعلام موجودیت، چنین برداشت شده است که ما به دنبال «دست‌نیافتنی‌ها» هستیم، بگذارید زمان ثابت کند که هیچ جایگاهی برای جنبش دانشجویی آرمان‌خواه دست‌نیافتنی نیست.